

## تأملی بر اختلافات پارادایمی روش‌های کمی و کیفی در علوم اجتماعی

\* سید محمدصادق مهدوی

دانشگاه آزاد اسلامی

\*\* منصور شریفی

دانشگاه آزاد اسلامی

### چکیده

رهیافت‌های پژوهشی در علوم اجتماعی یا شیوه‌های منظم و سیستماتیک بررسی پدیده اجتماعی حداقل در چندین دهه اخیر بسیار متنوع و گوناگون بوده‌اند و رهیافت کیفی برای رجوع به پدیده اجتماعی یکی از آنها است. منابع روش‌شناسی علوم اجتماعی حاوی قابلیت‌ها و امتیازات بسیار و همچنین نقاط ضعف و انتقادات متعددی برای روش‌های کیفی است. از نظر تاریخی، ریشه‌های بحث در این باره به دوران نیمه دوم قرن نوزدهم بازمی‌گردد. تمایز میان روش‌های کمی و روش‌های کیفی را می‌توان از منظر پارادایم‌های حاوی این دو روش، یا بر اساس مقایسه میان کیفیات و ویژگی‌های یافته‌ها برای آن دو و تفاوت‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی بین دو رویکرد نیز مورد بررسی قرار داد. این نوشتار در پی طرح خصوصیات پارادایمی هر روش و مقایسه روش‌ها از دیدگاه فرضیات اساسی هر پارادایم و ارائه یک گونه‌شناسی از ویژگی‌های روش‌های یاد شده است. کلیدواژه‌ها: روش‌های کمی، روش‌های کیفی، پارادایم، اثبات‌گرایی، تفسیرگرایی، گونه‌شناسی.

### Paradigmatic Controversies in Qualitative and Quantitative Approaches to Research in Social Sciences

Mohammad Sadegh Mahdavi, Ph.D.

Professor, Department of Sociology

Faculty of Letters and Human Sciences, Islamic Azad University

Mansoor Sharifi, M.A.

Lecturer, Islamic Azad University (Garmsar Branch)

#### Abstract

Recent decades were a kaleidoscope of fads and fashions in research-based approaches (or systematic methods for investigating the social phenomena) in social sciences, qualitative approach to social sciences being one of them. A closer look at the literature on the methodology for social sciences reveals a gamut of potentials and privileges as well as several weaknesses and flaws in qualitative approaches. From a historical point of view, the roots of the debate can be traced to mid 19th century. Yet, divergence between qualitative and quantitative approaches might be examined from three different but related perspectives: a paradigmatic view, a contrastive view (to compare the specific features and qualities of their findings), and from an ontological and epistemological standpoint. Propounding the paradigmatic specifications of each approach and comparing them with the nature of their findings based on the basic assumptions of each paradigm, the present paper, while providing a typology of the specifications of both approaches, attempts to analyze the nature and the capability of merging these two kinds of approaches and their findings.

Keywords: Methodology, Quantitative Method, Qualitative Method, Paradigm, Positivism, Interpretativism, Epistemology, Ontology, Typology.

\* دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه وین، استاد جامعه‌شناسی.

\*\* دانشجوی دکتری جمعیت‌شناسی از دانشگاه تهران، عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی.

## مقدمه

رهیافت‌های پژوهشی علوم اجتماعی در طول دو دهه اخیر، بسیار متکثر شده‌اند؛ به نحوی که پژوهشگر یا محقق اکنون می‌تواند انتخاب‌های متعددی داشته باشد (Creswell 2003) امروزه تأکید فزاینده‌ای بر استفاده از روش‌های کیفی<sup>1</sup> در علوم اجتماعی دیده می‌شود و برای این تأکیدات، توجیحات گوناگونی نیز عنوان شده است که دامنه‌ای از قابلیت‌ها و سودمندی‌ها و نکات مثبت و امتیازات برای روش‌های کیفی تا بیزاری از آمار و ارقام و اعداد، یا مورد توجه بانوان بودن (Neuman 1994: 317) را در بر می‌گیرد. سیر تاریخی تحول و تکامل علوم با علوم طبیعی به ویژه با نجوم و فیزیک و ریاضیات و شیمی و زیست‌شناسی آغاز شده است و روش‌های کمی پژوهش، روش‌های مناسب و مسلط دوره‌ای طولانی از تاریخ تکاملی علم به‌شمار می‌روند. اثرهای این سیطره تاریخی در فرایند تکامل علوم و به ویژه علوم اجتماعی نیز قابل مشاهده است. بحث درباره پژوهش‌های کمی و کیفی در نیمه دوم قرن 19 و جامعه‌شناسی دهه‌های 1920 و 1930 م ریشه دارد. نیمه اول قرن بیستم در تسلط روش‌های کمی بوده است و این چنبره تاریخی روش کمی در جامعه‌شناسی و روان‌شناسی در دهه‌های 1940 و 1950 به اوج خود می‌رسد (Tashakkori & Tedllie 1998: 5-6). طرح مسایل و مباحث جدید در خصوص روش‌های کمی و کیفی در علوم اجتماعی و روان‌شناسی به دهه 1960 م باز می‌گردد. دهه‌های 1970 و 1980 شاهد مجادلات روش‌شناختی ارزشمندی میان عالمان علوم اجتماعی و اهل تحقیق است که می‌توان از میان آنان به کرونباخ<sup>2</sup> و یا کوک و کمپل<sup>3</sup> اشاره کرد.

مباحث متعددی با تأکید بر کنترل محیط و بحث اعتبار بیرونی<sup>4</sup> و بر جایگاه طبیعی مورد اشاره ساخت‌گراها که به مسایل اعتبار درونی<sup>5</sup> می‌پردازد، در منابع و مأخذ به چشم می‌خورد. تشکری و تدلی به نمونه‌های متعددی از این مباحث اشاره دارند (Ibid: 40). همچنین ترکیب<sup>6</sup> روش‌های کمی و کیفی همواره در متون روش‌شناختی علوم اجتماعی جای داشته است. این رویکرد توسط برخی از عالمان علوم اجتماعی در جهت پایان دادن به فیصله روش‌شناختی میان دو دیدگاه اثبات‌گرا و تفسیرگرا مورد استفاده قرار گرفته است.

1 - Qualitative Methods

2 - Cronbach 1982

3 - Cook & Campbell 1979

4 - External Validity-Controlled Settings

5 - Internal Validity-Natural Settings

6 - Mix

اما سؤال این است: آیا این عمل مقدر است؟ آیا نتایج یا خروجی‌های این دو روش قابل تجمیع هستند؟ آیا ماهیت و خروجی‌های این دو روش یکسان است؟ آیا اساساً یافته‌های حاصل از این دو روش به یکدیگر قابل تبدیل‌اند؟ اصولاً این دو نحله روش‌شناختی چگونه به یکدیگر می‌پردازند؟

چگونه می‌توان یافته‌های حاصل از دو رویکرد روشی را ارزیابی کرد؟ کدام روش می‌تواند به تولید علم<sup>7</sup> منتهی شود؟ معیارهای ارزیابی یافته‌های حاصل از دو روش چگونه می‌تواند باشد؟

ترکیب کردن یا جمع کردن این دو روش در حقیقت تجمیع اثبات‌گرایی و تفسیرگرایی است. بسیاری از عالمان علوم اجتماعی که درباره ویژگی‌های این دو روش قلم‌فرسایی کرده‌اند. از مفهوم پارادایم<sup>8</sup> سود جست‌اند و این دو روش را در چهارچوب‌های مفهومی یا پارادایم‌های خاص قرار داده و سپس به مقایسه آن دو روش پرداخته‌اند.<sup>9</sup>

همچنین برخی نیز به ارائه نوع‌شناسی یا گونه‌شناسی<sup>10</sup> از خصوصیات و ویژگی‌های دو روش پرداخته‌اند (Neuman 1994; Creswell 2003; Treise 1999). این مقاله، پس از پرداختن به مفهوم پارادایم و اصول اساسی و اجزای تشکیل دهنده آن به جدال معرفتی میان پارادایم‌های اثباتی و تفسیری پرداخته، با مقایسه آن‌ها قابلیت و امکان تولید معرفت علمی از هریک مورد بحث و مذاقه قرار خواهد داد.

### مفهوم پارادایم

در طول 3 دهه گذشته بحث و جدال‌های متعددی در علوم انسانی و رفتاری مبنی بر این که کدامیک از دو پارادایم اثباتی - تحصلی، یا ساخت‌گرا - تفسیری برتر است؛ شکل گرفته است. بخش بزرگی از ریشه همه این تعاملات علمی به کتاب مشهور توماس کان ساخت انقلاب‌های علمی<sup>11</sup> که در 1970 به چاپ رسید، باز می‌گردد. توماس کان حرفه علمی خود را در جایگاه یک فیزیکدان آغاز کرد و بعدها توجه وی به تاریخ علم معطوف گشت. کان

7 - Science

8 - Paradigm

9 - Denzin & Lincoln 2000; Lincoln & Denzin 1994; Lincoln & Guba 1985; Seale 1999; Chua 1986; Reichardt & Rallis 1994; Silverman 1998; Smith & Heshusius 1986; Brewer & Hunter 1989; Datta 1994; Tashakkori & Tedllie 1998

10 - Taxonomy

11 - T.S.Kuhn 1970

دریافت که تبیین‌های سنتی از علم‌خواه استقرایی و خواه ابطال‌گرایانه با شواهد تاریخی مطابقت ندارد و کوشید تا نظریه‌ای درباره علم طرح نماید که با واقعیات تاریخی مطابقت داشته باشد.

نظریه توماس کان دارای دو تأکید عمده است: یکی ویژگی انقلابی بودن پیشرفت‌های علمی و دیگری نقش و ویژگی‌های جامعه‌شناختی جوامع علمی. به نظر کان فعالیت‌های پراکنده و گوناگونی که قبل از تشکیل یک علم صورت می‌گیرد، نهایتاً پس از این که به یک پارادایم مورد پذیرش جامعه علمی تبدیل شد منظم و هدفمند می‌گردد. پارادایم یا چهارچوب مرجع یا الگوی مفهومی مشتمل است بر مفروضات کلی نظری و مفاهیم و روش‌ها و فنون کاربرد آن‌ها که اعضای جامعه علمی خاص آن‌ها را می‌پذیرند و به آن رفتار می‌کنند (چلبی 1369).

پژوهشگران درون یک پارادایم به امری مشغول‌اند که کان آن را علم عادی یا هنجاری می‌نامد و کوشش دانشمندان عادی برای تبیین و تطبیق رفتار برخی از صور مربوط به هم در عالم طبیعت که به کمک نتایج آزمایش آشکار گردیده پارادایم را تفصیل و توسعه می‌بخشد. دانشمندان در طول این کار با مسایل و مشکلاتی روبه‌رو خواهند شد که برخی گفته قبلی آنان را ابطال خواهد نمود. اگر گفته‌ها و یافته‌ها و مشکلات جدید از نوعی که بتوان آن را حل و فصل و فهم نمود نبوده، پارادایم مسلط توانایی پاسخ‌گویی به آن را نداشته باشد؛ وضعیتی بحرانی پدید خواهد آمد. آنگاه بحران با ظهور پارادایم یا الگوی مفهومی جدیدی که بتواند به سؤالات بی‌پاسخ قبلی پاسخ گوید و مورد حمایت جمعی از دانشمندان نیز قرار گیرد خاتمه می‌یابد. در این حالت، پارادایم مسأله‌دار قبلی مطرود می‌شود. این تحول و تغییر میان دو پارادایم، یک انقلاب علمی را شکل می‌دهد. پارادایم جدید حاوی نکات تازه‌ای است و ظاهراً مشکلات و مسایل قبلی را ندارد و هدایت فعالیت‌های علمی موجود و آینده را به دست می‌گیرد تا این که این چهارچوب مرجع نیز روزی با مشکلات جدیدی و سؤالاتی روبه‌رو شود که توان پاسخ‌گویی به آن‌ها را نداشته باشد. آنگاه بحران جدیدی شکل گرفته و انقلاب دیگری در علم رخ می‌دهد. علمی که به تکامل مشغول است به وسیله پارادایم واحد و مسلط نظارت و کنترل می‌شود و معیارهای مجاز کار و پژوهش را در درون علمی که ناظر آن است و به هدایت آن مشغول است تعیین می‌کند و همچنین بین دانشمندان مشغول در یک حیطة علمی ارتباط برقرار نموده، آنان را هماهنگ و هدایت می‌کند. در حقیقت به نظر توماس کان

آن‌چه علم را از غیرعلم مشخص می‌کند وجود همین پارادایم است که سنت رایج علمی را حفظ و استمرار می‌بخشد. گرچه کان معتقد است ماهیت آن به گونه‌ای است که نمی‌توان تعریف دقیقی برای آن عرضه کرد لیکن امکان توصیف اجزای مهم و تشکیل دهنده اصلی که استوار کننده مفهوم پارادایم هستند، وجود دارد. قوانین و مفروضات نظری، شیوه‌های مقبول و مرسوم تطبیق قوانین بنیادی به وضعیت‌های گوناگون (روش) و یا برخی اصول کلی مابعدالطبیعی که پژوهش درون پارادایم را هدایت می‌کند، از این قبیل‌اند. به نظر کان، عمده تلاش مفصلی که برای توسعه و بسط پارادایم صورت می‌گیرد، با هدف افزایش سازگاری میان طبیعت و پارادایم است. پارادایم آن قدر گسترده و بی‌کران خواهد بود که تعداد بسیاری از مسایل قابل پژوهش در آن موجود باشد تا دانشمندان را به خویش مشغول نماید. علم عادی از نظر کان مشغول حل مسایل پارادایم است که از نوع نظری یا آزمایش‌اند. دانشمند باید نسبت به الگوی مرجعی که در آن فعالیت دارد موضعی غیرانتقادی داشته باشد و تنها با داشتن چنین موضعی است که دانشمندان می‌توانند اهم سعی و کوشش خود را برای توسعه و گسترش پارادایم و تکامل آن متمرکز سازند. عدم اختلاف بر سر اصول همان چیزی است که بنای سازمان یافته علم عادی را از فعالیت‌های نسبتاً بی‌سامان (ولی نه بی‌حاصل) مرحله پیش از علم متمایز می‌سازد.

اختلاف بر سر اصول اساسی در مرحله پیش علم، انجام تحقیقات توسعه‌یافته و مطلوب و پیچیده در جهت حل مسایل درونی پارادایم را غیرممکن می‌سازد. این پارادایم است که به عنوان هدایت کننده تحقیقات علمی در جهت توضیح و تبیین پدیده‌های مشاهده‌پذیر انجام وظیفه می‌کند. دانشمندان باید با روش‌ها و فنون و موازین مورد پذیرش و اصول اساسی پارادایمی که به آن تعلق خاطر دارند آشنا باشند و با اطمینان خاطر در درون پارادایم به پژوهش و تحقیق و ارتقاء علم مشغول باشند (چالمرز 1381: 111 - 107).

پارادایم‌های متفاوت، سؤالات متفاوتی را مجاز یا معنی‌دار می‌دانند و علاوه بر طرح مسایل مختلف متضمن موازین متفاوت و متعارض نیز هستند. عناصر اساسی یک پارادایم می‌تواند به شدت با عناصر اساسی پارادایم رقیب تفاوت یا تعارض داشته باشد. گرچه هر پارادایم ممکن است با معیارهای خودش مورد قضاوت قرار گیرد و بدین‌وسیله از پارادایم دیگر ارجح شناخته شود لیکن پارادایم‌ها یکدیگر را به رسمیت نمی‌شناسند و مقدمات و مفروضات یکدیگر را نمی‌پذیرند و بنابراین با استدال‌های یکدیگر نیز متقاعد نخواهند شد.

اساسی‌ترین هدف پارادایم از استفاده از اجزای خویش برای پاسخ‌گویی به سؤالات مطرح شده، تطبیق هرچه بیشتر پارادایم با طبیعت است. بنابراین هرچه بیشتر یک پارادایم به طبیعت نزدیکتر و سازگارتر باشد قابل دفاع‌تر و یا ماندگارتر است البته تا زمانی که دچار بحران نشده باشد (چالمرز 1381: 119).

هیچ برهان الزام‌آوری که دانشمندان را امر به طرد پارادایمی و قبول دیگری کند وجود ندارد. حتی هیچ معیار واحدی که دانشمندان به وسیله آن توانایی یا آینده یک پارادایم را با آن معیار مورد قضاوت قرار دهند، نیز وجود ندارد. پارادایم‌های مختلف می‌توانند توسط طرفدارانشان مورد استناد قرار گیرند و هریک جهان را به گونه‌ای متفاوت نگریسته و آن را به زبان متفاوتی درک یا توصیف کنند. چالمرز معتقد است «هدف مباحثات و احتجاجات بین طرفداران پارادایم‌ها بیشتر باید ترغیبی باشد تا الزامی» (همان: 117 - 116) و پارادایم‌های رقیب اساساً غیرقابل قیاس‌اند (چالمرز 1381؛ Smith 1983; Smith & Heshusius 1986). این دیدگاه به تز غیرقابل قیاس بودن یا «تز مغایرت»<sup>12</sup> معروف است (Tashakkori & Teddlie 1998: 4).

حتی یک پارادایم واحد ممکن است به نحو متفاوتی توسط دانشمندان متعلق به آن تفسیر شود؛ یا دانشمندان در برابر مسأله‌ای مشترک به تصمیمات یا نتایج یکسانی دست نیابند و رویکردهای واحدی را اتخاذ نکنند. به همین دلیل، رویکردهای مورد کاوش چندین برابر افزایش می‌یابند و این امر احتمال خطر و زیان ناشی از اشتباه رویکردی را به شکل تصادفی و احتمالی<sup>13</sup> در سطح جامعه علمی توزیع نموده و در نتیجه، احتمال موفقیت را در درازمدت افزایش می‌دهد (چالمرز 1381: 120).

## اصول اساسی و اجزای پارادایم

### مقدمه

پارادایم به منزله نظام پایه اعتقادی<sup>14</sup> نیز مطرح شده است. این نظام اعتقادی بر 3 دسته فرضیات اساسی بنا می‌شود:

1 - فرضیات هستی‌شناختی<sup>15</sup>

12 - Incompatibility Thesis (Incommensurability)

13 - Random

14 - Basic belief system

15 - Ontological Assumptions

2 - فرضیات معرفت‌شناختی<sup>16</sup>

3 - فرضیات روش‌شناختی<sup>17</sup>

از نظر دنزین و لینکلن، پارادایم با ارائه نگاهی به جهان، به تعریف جهان برای کسی می‌پردازد که به آن تعلق فکری دارد. پارادایم تعریفی از فرد و جهان و دامنه ارتباطات ممکن بین جهان و اجزاء آن را ارائه می‌دهد تا راهنمای فکری و هدایت‌گر دانشمندان در پروژه‌های تحقیقی آن‌ها باشد. اینان اصول اساسی و پایه هستند و باید مورد پذیرش قرار گیرند. در اصل مسدود به تجربه‌اند و هیچ راهی برای اثبات و استقرار درستی و صدق آن وجود ندارد که اگر بود بحث‌های فلسفی که در صفحات کتاب‌های گوناگون انعکاس یافته‌اند یک هزار سال پیش حل شده بودند (Denzin & Lincoln 1994: 101-108).

پارادایم تحقیق، مشخص سازنده دامنه تحقیق و پدیده‌هایی است که در درون یا بیرون محدوده تحقیق قرار می‌گیرند. هر پارادایم باید حداقل به 3 سؤال اساسی مذکور پاسخ دهد. این مفروضات به شکلی نیز با یکدیگر در ارتباط و اتصال متقابل‌اند و هر پاسخی که به یک سؤال داده می‌شود به شکل منظم و پویا بر پاسخ‌هایی که به دیگر سؤالات داده می‌شود، مؤثر و تعیین کننده است. طبقه‌بندی بالا در مقاله لینکلن و گوبا در چاپ دوم کتاب دست روش‌های تحقیق کیفی مجدداً ارائه شده است (Denzin & Guba in Denzin & Lincoln 2000:163-173).

### 1 - سؤال هستی‌شناختی

این سؤال به شکل و ماهیت واقعیت بر می‌گردد. این‌که تصور پارادایم از واقعیت چیست و واقعیت بر چه چیزی قابل اطلاق است؟ چه چیزهایی درباره واقعیت می‌توان دانست؟ آیا موضوع تحقیق به شکل واقعی و بیرونی تلقی شده و درباره آن به عنوان یک شیء بحث می‌شود تا مورد شناخت قرار گیرد؟ آیا موضوع یا واقعیتی که جهت تحقیق انتخاب شده است به شکل بیرونی و جدا از محقق به شکل عینی وجود دارد یا نه؟ ماهیت پدیده‌ها چیستند؟ ماهیت واقعیت چیست؟ عینی است یا ذهنی؟ (Lincoln & Denzin 1994:107-108). سؤال هستی‌شناختی همچنین به رابطه فرد و جامعه نیز ارجاع‌پذیر است (سروش 1374:387).

16 - Epistemological Assumptions

17 - Methodological Assumptions



## 2 - سؤال معرفت‌شناختی

این سؤال به ماهیت رابطه میان فاعل شناخت و متعلق یا مفعول شناخت بر می‌گردد. جوابی که به این سؤال داده می‌شود، با جوابی که به سؤال هستی‌شناختی داده شده است مرتبط است و از آن تأثیر می‌پذیرد. آیا متعلق شناخت نسبت به فاعل شناخت بیرونی است؟ آیا متعلق شناخت و فاعل شناخت از یکدیگر قابل تفکیک و مجزی هستند؟ آیا متعلق شناخت مستقل از فاعل شناخت وجود دارد؟ سؤال معرفت‌شناختی می‌تواند به رابطه دو علم نیز ارجاع داده شود (همان). اگر واقعیت در بیرون از فرد قرار داشته و این موضوع را پذیرفته باشیم، آنگاه جدایی عالم از معلوم نیز پذیرفته می‌شود.

از نظر فروند<sup>18</sup> معرفت‌شناسی علوم‌انسانی یعنی مقایسه میان خط مشی آن علوم و ایجاد نظریه درباره روابط میان آن‌ها و روابطی که با علوم دیگر که عموماً علوم طبیعی نامیده می‌شود. فروند تفکرات معرفت‌شناختی را میان دو مفهوم تاریخ و طبیعت گرفتار می‌داند (فروند 1362: 140 - 137).

## 3 - سؤال روش‌شناختی

چگونه پژوهشگر یا دانشمند به دنبال چیزی می‌رود که معتقد است باید دانسته شود؟ کدام روش برای دستیابی به شناخت درباره پدیده مورد تحقیق مناسب است؟ پاسخ به این سؤال نیز توسط پاسخ به دو سؤال قبلی مشخص می‌شود. چگونگی تلقی از واقعیت و تصور از رابطه پژوهشگر و مفعول شناخت بر نوع روش، انتخاب شده مؤثر است. گرچه باید توجه داشت که سؤال روش‌شناختی به روش قابل تقلیل نیست و روش‌ها باید به یک روش‌شناسی از قبل تعیین شده برآزش و تناسب داشته باشند. روش‌شناسی، عبارت است از مطالعه اسلوب و راه‌های رسیدن به شناخت شامل نحوه تدوین گزاره مسأله، عمل‌ورزی، شیوه جمع‌آوری داده‌ها، تفسیر و تحلیل و تنظیم و تنسيق نظام توصیفی و توضیحی داده‌ها (چلبی 1369). بنابراین آن‌چه در این سؤال باید پاسخ داده شود، به‌طور خلاصه نحوه رجوع فرد به واقعیت و شیوه منظم و قواعدی است که محقق بر اساس آن بر جمع‌آوری اطلاعات درباره موضوع مورد پژوهش می‌پردازد. گرچه تقریباً اکثر منابع موجود بر 3 اصل فوق صحنه گذارده‌اند و پاسخگویی هر پارادایم را به 3 سؤال فوق اساسی شمرده‌اند؛ لیکن برخی از



دانشمندان و پژوهشگران در این حیطه مفروضات اساسی دیگری را نیز به سؤالات فوق افزوده‌اند.

بورل و مورگان<sup>19</sup> با ارائه یک نظام چهار فرضیه‌ای و نیز چلبی مفروضات مرتبط با ماهیت انسان و انسان‌شناسی را به مفروضات سه‌گانه فوق افزوده‌اند (چلبی 1369; Falconer & Mackey 1999). همچنین مفروضات مرتبط با ارزش‌شناسی<sup>20</sup> نیز به مفروضات طرح شده اضافه می‌شوند (چلبی 1369; Lincoln & Denzin 2000). نیومان با بر شمردن سه پارادایم اساسی اثبات‌گرایی<sup>21</sup> و تفسیرگرایی<sup>22</sup> و انتقادی<sup>23</sup> لزوم پاسخگویی هر پارادایم را به هشت سؤال طرح کرده است. سؤالاتی نظیر: چرا باید به پژوهش اجتماعی پرداخت؟ رابطه علم و شم عام چگونه است؟ چگونه تبیین و نظریه‌پردازی واقعیت اجتماعی میسر است؟ چگونه می‌توان واقعی یا کذب بودن تبیین را مورد ارزیابی قرار داد؟ اطلاعات واقعی و مطلوب چگونه تعیین شده چیستند؟ که نیومان مطرح می‌کند، علاوه بر مفروضات اساسی یاد شده، به ادبیات پارادایم افزوده می‌شوند (Neuman 1994: 57).

بنابراین هر الگوی مفهومی یا چهارچوب مرجع بر اصول موضوعه اساسی خویش بنا می‌شود و بر اساس پاسخ‌هایی که به سه اصل یاد شده می‌دهد می‌تواند روابط میان فاعل شناخت، متعلق شناخت، روش شناخت و نهایتاً ماهیت شناخت حاصل را تعریف و سامان‌دهی نماید. اینان اصول اساسی و پایه‌ای هستند که در هر الگوی مفهومی مطرح می‌شوند و به شکل بسیار ساده باید پذیرفته شوند. از نظر دنزین و لینکلن پارادایم‌ها سازه‌های انسانی‌اند و چون از ابداعات ذهن انسان حاصل می‌شوند در معرض خطای انسانی قرار دارند. هیچ سازه ذهنی غیرقابل مباحثه و اعتراض و انتقاد نیست و حمایت و طرفداری از هر پارادایم باید بر قابلیت متقاعدسازی و کارآمدی آن‌ها در پاسخ به سؤالات طرح شده درباره پدیده‌ها باشد تا این‌که به بحث درباره اثبات جایگاه آن‌ها پرداخته شود. همین‌طور باید با نقش تشویقی و ترغیبی برای دانشمندان ایجاد انگیزه نمود و سودمندی جایگاه پارادایم خاص را نشان داد. (Lincoln & Denzin 1994:107-108).

19 - Burrell, G & Morgan, G. 1979. *Sociological Paradigms and Organizational Analysis*. London: Heinemann.

20 - Axiology

21 - Positivism

22 - Interpretivism

23 - Critical

با فرض تعلق خاطر هر دانشمند به یک پارادایم خاص، پژوهش انجام شده اعم از این که با چه روشی انجام پذیرد، نهایتاً از 4 عنصر تأثیر خواهد پذیرفت: این که جایگاه پژوهش‌گر چیست؟ این که ماهیت موضوع تحقیق چیست؟ این که جمع‌آوری اطلاعات چگونه انجام می‌شود؟ و نهایتاً پردازش اطلاعات به چه شیوه‌ای انجام خواهد گرفت؟ (Witt 2001) در حقیقت ویت نیز به 3 اصل اساسی و بنیادی هر پارادایم پرداخته است.

### جدال میان پارادایم‌های مطرح: اثبات‌گرایی و تفسیرگرایی (ساخت‌گرایی)

تشکری و تدلی چهار جهت‌گیری فلسفی عمده را در علوم اجتماعی بر می‌شمارند:

- 1 - پوزیتیویسم منطقی<sup>24</sup>
- 2 - پسا پوزیتیویسم<sup>25</sup>
- 3 - عمل‌گرایی<sup>26</sup>
- 4 - ساخت‌گرایی<sup>27</sup> (Tashakkori & Tedllie 1998: 60).

این تقسیم‌بندی در حقیقت اقتباسی است از طبقه‌بندی پارادایم‌های مسلط علوم اجتماعی که توسط لینکلن و گوبا در 1985 ارائه شده است. همان‌طور که پیشتر اشاره شد سیر تاریخ تکامل علوم و به ویژه علوم انسانی از علوم طبیعی و نگرش طبیعت‌وار به علوم انسانی حاصل شده است. سپس ارتقای پارادایمی رخ داده و پسااثباتی از دل پارادایم اثبات‌گرا و بعد عمل‌گرایی و نهایتاً ساخت‌گرایی به ترتیب خود نشان دهنده ارتقاهای پارادایمی هستند که از درون پارادایم‌های قبلی بیرون آمده‌اند. لینکلن و دنزین در چاپ جدید کتاب دست‌روش‌های کیفی همچنان بر مفروضات اساسی سه‌گانه پای فشاری دارند؛ لیکن تلقی آنان از پارادایم‌های موجود با کمی تغییر روبه‌رو شده، یک نوع‌شناسی پنج‌گانه از پارادایم‌های رایج علوم انسانی عرضه می‌کنند که شامل پارادایم‌های پوزیتیویستی، پسا پوزیتیویستی، نظریه‌های انتقادی، ساخت‌گرایی و نهایتاً پارادایم مشارکت‌مندان<sup>28</sup> است اگرچه دنزین و لینکلن پنجمین پارادایم را به هرون و ریزن<sup>29</sup> نسبت می‌دهند (Lincoln & Denzin 2000: 168).

24 - Logical Positivism

25 - Post Positivism

26 - Pragmatism

27 - construct

28 - Participatory

29 - Heron and Reason 1997

بحث میان پارادایم‌ها برای بسط و گسترش و توسعه علوم انسانی بسیار مفید بوده است. دو الگوی پوزیتیویستی و ساخت‌گرایی که در دو طرف پیوستار پارادایمی قرار می‌گیرند، بهترین نمایندگان طرز فکر و تلقی از علوم انسانی و علوم اجتماعی هستند که از نظر تاریخی ریشه‌های بحث در این باره به دوران نیمه دوم قرن نوزدهم باز می‌گردد و باب بحث در این مقوله تاکنون مفتاح بوده است. این مباحث بیش از هر چیز به فلسفه علوم اجتماعی مربوط می‌شود. پارادایم پوزیتیویستی حاوی روش‌های کمی است و پارادایم ساخت‌گرا شامل روش‌های کیفی است.<sup>30</sup>

حتی در برخی از بحث‌های مطرح شده مباحثات پارادایمی میان دو پارادایم مسلط اثبات‌گرا و ساخت‌گرا به بحث و جدال میان روش‌های کمی و کیفی تقلیل یافته است (Tashakkori & Tedllie 1998:3) و به شکلی واژه‌های Quans رأی کسانی که دیدگاه کمی‌گرا و واژه Quals برای کسانی که دیدگاه کیفی‌گرایانه را ترجیح می‌داده‌اند و در این مباحثات شرکت می‌کرده‌اند، به گونه‌ای اختصاری استفاده شده است (Creswell 1995; Tashakkori & Tedllie 1998).

بنابراین در بررسی اختلافات پارادایمی میان اثبات‌گرایان و ساخت‌گرایان، بحث مربوط به ماهیت شناخت حاصل و سایر مفروضات اساسی نهایتاً به جدال میان دو روش کیفی و کمی خواهیم رسید. لینکلن و گوبا پنج اصل وضع شده را برای پوزیتیویسم بر می‌شمارند:

1 - هستی‌شناسی - این بحث به ماهیت واقعیت از نظر پارادایم اثباتی - تحصیلی بر می‌گردد. از نظر این پارادایم واقعیت<sup>31</sup> مجرد وجود دارد و در بیرون از فرد قرار می‌گیرد. قابل مشاهده و اندازه‌گیری است، محسوس است، انضمامی<sup>32</sup> است.

2 - معرفت‌شناسی - این بحث به رابطه فاعل و مفعول شناخت بر می‌گردد و این دو را از یکدیگر جدا و مستقل دانسته و شناخت علمی را وابسته به افراد نمی‌داند. شناخت در بیرون از فرد قرار دارد.

3 - ارزش‌شناسی - در بحث دخالت ارزش‌های محقق در فرایند تحقیق تجربی، پارادایم اثبات‌گرا معتقد به فارغ از ارزش<sup>33</sup> بودن تحقیق بوده و امکان عدم دخالت ارزش‌های پژوهش‌گر را ممکن و ضروری می‌شمارد.

30 - Guba & Lincoln 1994; Howe 1988; Lincoln & Guba 1985; Tashakkori & Tedllie 1998: 3

31 - Fact

32 - Concrete

33 - Value Free

- 4 - تعمیمات<sup>34</sup> - اثبات‌گرایی معتقد به تعمیم و بسط نتایج حاصل از پژوهش به شکل آزاد از زمان و متن است.
- 5 - روابط علی<sup>35</sup> - اثبات‌گرایی به وجود روابط علت و معلولی معتقد است. علت می‌تواند از نظر زمانی مقدم یا هم‌زمان با معلول در نظر گرفته شود.
- 6 - منطق استقرایی<sup>36</sup> و حرکت از کل به جزء با تأکید بر یک فرضیه یا نظریه پیش از تجربه یا پیشینی<sup>37</sup> به عنوان اصل ششم توسط تعدادی از دانشمندان به طبقات پنج‌گانه فوق افزوده شده است (Tashakkori & Tedllie 1998: 7).
- لینکلن و گوبا همچنین اصول موضوعه پنج‌گانه‌ای نیز برای پارادایم ساخت‌گرایانه که از نظر آن‌ها طبیعی‌تر<sup>38</sup> نیز هست ارائه می‌کنند:
- 1 - هستی‌شناختی - واقعیت از نظر این پارادایم چندگانه و متکثر است. واقعیت وجود خارجی نداشته و مجرد نیست بلکه تفسیری، تعبیری، فهم‌کردنی و سازه<sup>39</sup> است و استنباطی است. واقعیت یک سازه است و در درون و ذهن افراد شکل گرفته است انتزاعی<sup>40</sup> است بیرون از فرد قابل تصور نیست و هرچه هست در ذهن افراد است.
  - 2 - معرفت‌شناختی - فاعل و مفعول شناخت از یکدیگر جدا نیستند بلکه قابل تفکیک نیز نیستند.
  - 3 - ارزش‌شناسی - تحقیق و پژوهشی انسانی توسط ارزش‌ها احاطه شده است. امکان پژوهش فارغ از ارزش وجود ندارد.
  - 4 - روابط علت و معلولی را برای رابطه میان پدیده‌ها قایل نبوده، به نظر این پارادایم علت‌ها از معلول‌ها قابل تمایز و تفکیک نیستند.
  - 5 - تعمیم نتایج امکان‌پذیر نیست.

---

34 - Generalization  
 35 - Causal Relations  
 36 - Deductive Logic  
 37 - Apriori  
 38 - Natural  
 39 - Construct  
 40 - Abstract

6 - نظیر اصول موضوعه پارادایم اثباتی ششمین اصل یعنی منطق قیاسی<sup>41</sup> را نیز می‌توان به اصول پنج‌گانه فوق‌الذکر افزود. حرکت از جزء به کل مورد تأکید قرار داشته و دسترسی به یک نظریه بنیادی<sup>42</sup> به عنوان هدف پژوهش مورد تأکید است (Tashakkori & Tedllie 1998: 7).

### مقایسه دو پارادایم

مقایسه دو پارادایم اثبات‌گرایی و ساخت‌گرایی با علوم اجتماعی اثباتی و علوم اجتماعی تفسیری قرابت دارد و روش‌شناسی کمی و کیفی نیز به ترتیب نمایندگان این دو طرز تفکر درباره علوم اجتماعی است.

ریکرت به آن علم طبیعی و علم فرهنگی اطلاق نمود (کاردان 1362: 97) و این دو معرفت را منشأ دو نوع علم متفاوت می‌دانست. شلایر ماخر<sup>43</sup> و بوکه<sup>44</sup> از تأویل، تبیین، تفهیم و تفسیر نام بردند (همان: 46 - 45). دیلتای<sup>45</sup> ضمن عدم موافقت با علم تجربی و اثباتی که اگوست کنت<sup>46</sup> به آن ایمان داشت، علوم را به دو دسته علم طبیعی و روحی روانی تقسیم کرده بود (نراقی 1379: 137 - 136). در پارادایم ساخت‌گرا واقعیت مجرد نیست و در بیرون فرد وجود جداگانه‌ای ندارد. در حقیقت، فرد از واقعیت قابل تفکیک نیست و خود بخشی از واقعیت را تشکیل می‌دهد. پژوهشگری که متعلق به پارادایم ساخت‌گراست واقعیت را چند وجهی، متکثر و به شکل سازه دانسته و در تلاش برای فهم و درک، استنباط واقعیت است. این واقعیت می‌تواند به وسیله پژوهشگران مختلف به طرق مختلف درک یا هم فهمی<sup>47</sup> شود. واقعیت مقوله‌ای نسبی است. در پژوهشی که از روش کیفی استفاده می‌کند تلاش بر معنی‌کاوی پدیده اجتماعی است. پژوهشگر خود به بازیگری مؤثر در فرایند پژوهش تبدیل می‌شود و در بازی شرکت می‌کند. عمده‌ترین وظیفه پژوهشگر کیفی فهم کردن و هم فهمی کردن پدیده با سایر بازیگران موجود در پدیده اجتماعی است.

41 - Inductive Logic

42 - Grounded Theory

43 - Friedrich Schleiermacher 1768 -1834

44 - Boeckh 1785 -1867

45 - Wilhelm Dilthey 1833 -1911

46 - A. Comte 1798 -1857

47 - Make Sense

او باید به گردآوری مشغول باشد. پدیده باید در متن طبیعی و صحنه بدون تغییر طبیعی آن بررسی شود. پژوهش از نظر پژوهشگر کیفی یک فرایند است. ثابت و ایستا نیست؛ بلکه یک جریان پویا شامل پژوهشگر و پدیده و سایر بازیگران است. آن چه به عنوان یافته در انتهای پژوهش جمع‌آوری شده است، قابل تعمیم نیست. در اصل رویکرد کیفی به روش تحقیق، داعیه تعمیم نتایج را نیز ندارد. پژوهش کیفی ماهیتاً توصیفی است. همچنین از رهیافت قیاسی پیروی می‌کند و از جزء به کل حرکت می‌کند. به کاوش‌گری، اکتشاف و بسط پدیده تا جزئی‌ترین اشکال ممکن معتقد است. ساخت‌مندی و عمل گام به گام در آن وجود ندارد و تابع شرایط متن و پدیده است و هر لحظه ممکن است پژوهش به رنگی در آید. درک معانی از مهمترین وظایف پژوهشگر است. به دنبال رسوخ به درون جهان اجتماعی افراد است زیرا افعال اجتماعی افراد؛ در یک جهان اجتماعی معنی دارد و از این رو برای فهم رفتار انسان‌ها اول باید به دنیای اجتماعی آنان وارد شد و مانند آنان مشارکت کرد تا به معانی که افراد به محیط جمعی و طبیعی خود نسبت می‌دهند وارد و واقف شد و آن را درک و فهم نمود. رویکرد کیفی به علم اجتماعی به آن علم انسانی منتهی می‌شود که بر قیاس فلسفه ساخته می‌شود (سروش 1374: 403). پژوهشگر روش کیفی به دنبال تصورکاوی و دلیل‌گرایی است. دلیل‌گرایی با اختیار ملازمت دارد. انسان از جبر اجتماعی و محیط پیرامونی آزاد می‌شود و پدیده را بنا به میل و اراده خویش فهم می‌کند و وظیفه پژوهشگر همانا درک، فهم، هم‌فهمی، استنباط، تفسیر، درک معنی همین فهمی است که انسان از پدیده مورد پژوهش دارد و پدیده مورد بررسی موضوعی در ذهن<sup>48</sup> است. پژوهشگر در متن اجتماعی پدیده مورد شناخت غوطه‌ور می‌شود و در طی فرایند تحقیق، هرچه از غوطه‌ور شدن فهم شود، به منزله شناخت از پژوهشگر تراوش می‌کند. نظریه‌پردازی پس از فهم پدیده صورت می‌پذیرد و به شکل تئوری بنیادی<sup>49</sup> قابل ارایه است و فرایند پژوهش مسبوق به نظریه یا دستگاه نظری نیست. هر پدیده می‌تواند توسط پژوهشگران متعدد به شیوه‌های گوناگونی فهم شود و این محل نزاع نیست؛ زیرا شناخت ماهیتاً نسبی است و به تعداد افراد می‌توان شناخت داشت. اینان بر ذهن افراد تأکید دارند. کار پژوهشگر کیفی ضبط و تفسیر پدیده از دیدگاه افرادی است که در آن شرکت دارند.

48 - Subject

49 - Grounded Theory

رویکرد کیفی ماهیتاً کل‌گرا<sup>50</sup> است و به بررسی تمام زوایا و جوانب پدیده مورد پژوهش می‌پردازد و به دنبال احاطه بر کل پدیده مورد بررسی است. نتایج و یافته‌های پژوهش بر تجربه شخص پژوهشگر از امر تحقیق متکی است. موضوعات جزئی تکرارناپذیر می‌توانند به منزله متعلق شناخت انتخاب و مورد مطالعه قرار گیرند. در حقیقت پژوهشگر به نوعی به مواجهه با پدیده هدایت می‌شود. رویکرد تفسیری به علم اجتماعی و روش‌شناسی کیفی جامعه را از طبیعت متمایز می‌شمارد. اساساً تفریدی است. معلول فردی و تکرارناپذیر از علت فردی و تکرارناپذیر قابل استنتاج و ناشی شدن است. هدف نفوذ و در باطن و اندرون مناسبات درونی و نیز رعایت اصالت و بی‌همتایی و تقسیم‌ناپذیری پدیده‌ها است. مطالعه پدیده بدون توجه ارزش‌هایی که به پدیده معنی می‌بخشد امکان‌پذیر نیست. معرفت حاصل از این رویکرد معرفت تفریدی<sup>51</sup> و ذهنی<sup>52</sup> است و از پژوهشگر تراوش می‌کند. اما در پارادایم اثبات‌گرا واقعیت مجرد است، در بیرون از فرد است و از فرد جدا است و بر فرد تأثیر می‌گذارد. عینی<sup>53</sup> است. واقعی است. فرد باید از واقعیت تفکیک شود تا واقعیت مورد بررسی قرار گیرد و این امر ممکن است. واقعیت یک وجهی، واحد است و تلاش برای توضیح علت و قوع پدیده یا واقعه متمرکز می‌شود. هر واقعیت باید توسط پژوهشگر از بیرون مورد بررسی قرار گیرد. واقعیت ماهیتاً نسبی نیست. پژوهشگر به عنوان بازیگر و دخالت‌کننده در فرایند تحقیق شناخته نمی‌شود. به جای گردآوری در مقام داوری است. به دنبال تصرف و دستکاری و دخالت در واقعیت است. ماهیتاً توضیحی است و به دنبال تبیین است. تحقیق به شکل فرایند و پویا فرض نمی‌شود. بخشی از واقعیت گزینش شده و مورد بررسی قرار می‌گیرد و این امر را ممکن می‌دانند یعنی تکه کردن بخشی از واقعیت و بررسی آن. یافته‌های پژوهش قابلیت تعمیم دارد. داعیه تعمیم وجود دارد. پژوهش کمی از رهیافت قیاسی پیروی می‌کند و از کل به جزء حرکت دارد. بسط پدیده را تا جزئی‌ترین امور و مطالعه و واری آن را ناممکن می‌داند. ساختمانند و گام به گام است. در طول تحقیق این ثبات و یکپارچگی حفظ می‌شود و در آن تغییر دادن مجاز نیست. تبیین و علت‌یابی، وظیفه پژوهشگر فارغ از ارزش‌های فردی است و از معلول به علت می‌رسد و بر اساس نظمی از

50 - Holistic

51 - Idiographic

52 - Subjective

53 - Object



مشاهدات و بررسی پدیده‌ها و طرح فرضیات و استدلال قیاسی انجام می‌شود. به نتیجه‌گیری‌های کلی دست می‌یازد. حاصل رویکرد کمی به علم طبیعی منتهی می‌شود. به پدیده‌های کلی و تکرارپذیر دقت دارد. هدف ساختن مفاهیم کلی است و به دنبال اثرگذاری و تغییر وضعیت و پیش‌بینی است. رویکرد کمی به آن علم اجتماعی انسانی منتهی می‌شود که بر قیاس علوم طبیعی ساخته می‌شود (سروش 1374: 4 - 3). به دنبال تصرف و علت کاوی است. علت کاوی با جبر ملازمت دارد. انسان از جبر اجتماعی و محیط پیرامونی تأثیر می‌پذیرد و آزاد پنداشته نمی‌شود و پدیده با میل و اراده هر فرد به نوع خاصی فهم یا درک یا استنباط نمی‌شود. انقلاب، همواره انقلاب است و هر فرد نمی‌تواند به میل خود آن را فهم کند یا فهمی اختیاری از آن به دست دهد. فهم ثابت است و لا تغییر. پژوهشگر در تحقیق غوطه‌ور نمی‌شود و از بیرون با آن دست و پنجه نرم می‌کند معرفت حاصله از یافته‌ها تراوش می‌کند و نه از پژوهشگر تبیین علت پدیده و توضیح آن مسبوق است به نظریه یا دستگاه نظری پدیده نمی‌تواند به شیوه یا معانی گوناگونی مورد بررسی قرار گیرد. معنی واحد است رویکرد کمی ماهیتاً جزء‌گرا<sup>54</sup> است و به بررسی جزئی از پدیده که به شکل گزینشی مورد انتخاب قرار گرفته می‌پردازد. هر جزء از پدیده می‌تواند به عنوان متعلق شناخت جداگانه مورد بررسی و علت‌یابی قرار گیرد. به دنبال احاطه بر پدیده و کنترل آن و پیش‌بینی آینده است. نتایج و یافته‌های پژوهش بر تجربه شخصی پژوهشگر استوار نیست و مستقل از وی است. فقط موضوعات کلی تکرارپذیر می‌توانند به عنوان متعلق شناخت انتخاب و مورد مطالعه قرار گیرند. پژوهشگر با پدیده مواجهه نمی‌کند بلکه تجربه می‌کند. به دنبال تسلط بر طبیعت است و طالب تغییر به دنبال قانون و علت است به شیوه تماشاگرانه و نه بازیگرانه (سروش 1374). رویکرد کمی به علم اجتماعی و روش‌شناسی کمی، جامعه را از طبیعت متمایز نمی‌شمارد. اساساً تعمیمی است. مطالعه پدیده باید بدون توجه به ارزش‌ها صورت پذیرد و معرفت حاصل از این رویکرد معرفت تعمیمی<sup>55</sup> است. امر واقع از خلال ظواهر محسوس بررسی می‌شود و هدف نفوذ به درون آن نیست و ممکن نیز نیست. علم معرفتی جمعی است درباره امور کلی به دنبال بررسی مشاهدات تکرارپذیر است و حوادث منحصر به فرد به عنوان متعلق شناخت انتخاب نمی‌شوند. به دنبال

54 - Particularistic

55 - Nomothetic

نتیجه‌گیری‌های کلی و معرفت‌یابی از توالی پدیده‌هاست. تریز در مقایسه بین رویکرد کیفی و کمی گونه‌شناسی مبسوطی را از تمایزات این دو رهیافت ارائه کرده است:

رویکرد غیرکیفی	رویکرد کیفی
فرض ثبات، مفرد بودن و بخش‌پذیری واقعیت	فرضیات چندگانه و پویا <sup>56</sup> از واقعیت
به دنبال توضیح علی، پیش‌بینی و واقعیات بیرونی	به دنبال درک از طریق «فهم»
مشاهده کنترل شده، آزمایش، دستکاری <sup>57</sup>	مشاهده غیرکنترل شده در بستر و صحنه طبیعی <sup>58</sup>
تئوری قبل از اطلاعات قرار دارد	اطلاعات قبل از تئوری به دست می‌آید
اطلاعات سخت، روا، رقیق، محدود	اطلاعات معتبر، حقیقی، غنی، عمیق و انبوه
جهت‌گیری معطوف به یافته‌ها <sup>59</sup>	جهت‌گیری معطوف به فرایند <sup>60</sup>
تعمیم‌پذیری یافته‌ها ممکن است	تعمیم‌پذیری یافته ممکن نیست
جهت‌گیری جزء‌گرایانه و خاص	جهت‌گیری کل‌گرایانه و عام
غیرزمینه‌ای، تصدیقی، تأییدی، تقلیل‌گرا	زمینه‌ای، اکتشافی، کاوش‌گرانه و توصیفی
رهیافت قیاسی	رهیافت استقرایی
متکی بر پرسشنامه	متکی بر محقق به عنوان ابزار
استفاده از اندازه‌گیری‌هایی آماری و آزمون‌ها	استفاده از مفاهیم بصیرت گونه <sup>61</sup> ، حساس
هیچ یا نقش بسیار ناچیزی برای تفسیر معانی	«معانی» مفهوم مرکزی به شمار می‌روند
به کار گرفتن سوژه برای تحقیق	کار کردن و همراهی با شریک یا سوژه
روش‌های تحقیق کاملاً مستند و ساختمند هستند	ماهیت پویای تحقیق که مانع ساخت‌مندی و گام به گام عمل کردن است

ماخذ: (Treise 1999)

- 56 - Dynamic  
 57 - Manipulation  
 58 - Natural Context  
 59 - Outcome Oriented  
 60 - Process Oriented  
 61 - Sensitized Concepts

این‌ها تعدادی از تفاوت‌های اساسی بین دو رویکرد کمی و کیفی هستند و آشکارا تفاوت‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی بین دو رویکرد قابل مشاهده است.

### ارزیابی و نتیجه‌گیری

در رویکرد تفسیری به علوم اجتماعی، افعال انسانی تابع جهان‌بینی اجتماعی و ذهنی خاصی هستند و بدون نفوذ به درون جهان افراد، بنا کردن هیچ علم اجتماعی میسر نیست. هر فعل جمعی در یک جهان اجتماعی معنی‌دار محصور است و برای فهم و تفسیر رفتار آدمیان اول باید به دنیای آن‌ها وارد شویم؛ اما عرصه‌های مهمی از علوم اجتماعی و تبیین را می‌توان نشان داد که معنی و تفسیر در آن‌ها جایی ندارند و در عوض عوامل عینی<sup>62</sup> مانند منافع مادی، ساختارهای اجتماعی و نهادها نقش مهمی دارند (لیتل 1373: 138 - 137).

همین‌طور از نظر روشی بسیاری از موضوعات تحقیقی را در علوم اجتماعی می‌توان دید که رویکرد تفسیری و معنی‌کاو نمی‌تواند آن پدیده‌ها را مورد بررسی و تبیین قرار دهد. حاصل رویکرد کیفی آن‌گونه از تحلیل اجتماعی است که شدیداً توصیفی است و فارغ از تبیین علم، معرفتی کلی است و از افکار کلی ساخته می‌شود (شاله 1355: 33) در حالی که نتایج و حاصل از روش کیفی معرفت کلی به دست نمی‌دهد؛ زیرا رویکرد تفسیری و روش کیفی جزئی‌نگر است. علم از افکار منحصر به فرد که موضوع تحقیق روش کیفی در پارادایم تفسیری است ساخته نمی‌شود. امور جزئی و خصوصی نمی‌توانند متعلق شناخت قرار گیرند و موضوع علم کلیات است (همان: 35 - 33). اگر واقعیت بیرون از فرد قرار نگیرد و فرد همواره در درون واقعیت غوطه‌ور باشد، عملاً پدیده اجتماعی به تعداد افراد قابل معنی‌داری و فهم شدن است. در این صورت، نمی‌توان از پدیده به عنوان یک صورت کلی و مکرر قانون یا قاعده‌ای مشخص نمود، نمی‌توان آینده را پیش‌بینی نمود و نمی‌توان علمی داشت که به برنامه‌ریزی و دستکاری بپردازد. کندرسه<sup>63</sup> وحدت علوم طبیعی و علوم انسانی را امکان‌پذیری دانست و کندیاک<sup>64</sup> تجربه شخص را اساس هرگونه معرفت و فعالیت ذهنی دانسته است (نراقی 1379: 45). به اعتقاد گالیله<sup>65</sup> در جهان محسوس، انسان‌ها با پدیدارها روبه‌رو می‌شوند و در آن

62 - Objective

63 - Marie Jean Antoine Condorcet 1743 - 1794

64 - Condillac 1715 - 1870

65 - Galilee 1564 - 1642

تفحص می‌کنند. آن پدیده یا شیء محسوس را به عناصری تحلیل می‌کنند که با یکدیگر در رابطه‌اند. اگر آن عناصر با یکدیگر رابطه داشته باشند و این رابطه را بتوان به روش ریاضی و نتایج ریاضی بیان نمود، آنگاه آن نتایج در همهٔ مصادیق مشابه صادق‌اند هرچند تحقیق یا تأیید تجربی آن نتایج در برخی موارد ناممکن باشد (برث 1374: 72). همچنین کندرسه معتقد است که واقعیت زندگی انسانی کلاً تابع نوعی از ریاضیات اجتماعی است که به وسیلهٔ حساب احتمالات می‌توان به چگونگی وقوع آن پی برد و مراحل گذشته و آیندهٔ آن را معلوم ساخت (نراقی 1379: 45). این تفکرات اساس تلقی علم اجتماعی طبیعی است. اشمولر<sup>66</sup> فعالیت‌های آماده‌کنندهٔ زمینه تحقیق را عبارت از مشاهده، توصیف، تعریف و طبقه‌بندی دانسته؛ معتقد است آنچه به دنبال آن هستیم، نوعی معرفت درباره توالی پدیده‌ها است. هدف درک وجوه مشترک امور مختلف است تا به فهم دسترسی پیدا شود. به نظر اشمولر علوم انسانی علوم تجربی هستند که نتایج آن‌ها زمانی معتبر است که صحت و سقم آن از راه وسایل متداول تتبع علمی<sup>67</sup> قابل بررسی باشد (فرونند 1362: 33).

در برابر دانشمندان اثبات‌گرا، می‌توان به بسیاری اندیشمندان متفکر و تأثیرگذار در بنیاد کردن پارادایم تفسیری اشاره کرد. ویلهلم دیلتای، ماکس وبر<sup>68</sup>، هاینریش ریکرت<sup>69</sup>، فریدریش اوگوست ولف<sup>70</sup>، شلایر ماخر، اوگوست بوکه و کارل یاسپرس<sup>71</sup> و ارنست کاسیرر<sup>72</sup> که همگی از نقش تفهم در برابر تبیین سخن گفته و علوم انسانی را مجزاً از علوم تجربی و متفاوت با آن فرض کرده‌اند. بر این اساس، اگر بپذیریم که این دو نوع پارادایم منشأ دو نوع معرفت متفاوت هستند و اگر یکی را علم طبیعی و دیگر را علم روحی یا فرهنگی یا تأویلی بنامیم، در این صورت باید بتوانیم خواص علم بودن را در معرفت خاص از نوع دوم (پارادایم تفسیری) تحصیل کنیم.

همچنین پایهٔ تمایز میان دو دسته علم یاد شده، تفاوت موضوعی نیست که این دو دسته به آن می‌پردازند؛ بلکه اساس این تمایز منحصرأ در روش آن‌ها است و در شیوه‌ای که به وسیله به آن این دو دسته یا دو پارادایم مفاهیم خود را بنا می‌کنند (همان: 97). در هر دو

66 - Gustav Schmoller 1838 -1917

67 - Investigation

68 - Max Weber 1864 -1920

69 - Heinrich Rickert 1863 -1936

70 - Friedrich A. Wolf 1795 -1824

71 - Karl Jaspers 1883 -1969

72 - Ernst Cassirer 1874 -1945

گروه واقعیت واحدی لیکن به روش‌های متفاوت قابل تحلیل است. ریشه مغایرت این دو پارادایم، نه در تصور از واقعیت، بلکه در کیفیت متفاوتی است که در ساختن مفاهیم کلی دارند. اما اکنون می‌توان سؤال کرد که آیا روش کیفی به ساختن مفاهیم کلی نایل می‌شود؟ در شیوه تفریدی و رویکرد تفسیری، همواره و در همه جا از امر جزئی به امر جزئی سیر می‌کند و در همان اندازه امر جزئی باقی می‌ماند. توقف در جزئیات اجازه ساختن مفاهیم کلی نمی‌دهد. نتایجی که از روش کیفی به دست می‌آید، عموماً مسبوق به تجربه بوده، از طریق تجربه قابل رسیدگی نیست. فقط چون بدیهی است، ما را به قبول خود وادار کرده و قانع کننده است. رویکرد تفسیری و روش کیفی به معرفت جزئی و مفاهیم جزئی می‌انجامد؛ در حالی که رویکرد اثباتی و روش کمی، به مفاهیم کلی، نتایج رویکرد تفسیری مسبوق به تجربه است و تکرارپذیر نیست و قابلیت اخذ قانون (حتی احتمالی) را به دانشمند نمی‌دهد.

از تفکیک این دو پارادایم و نتایج حاصل از روش‌شناسی آن‌ها، می‌توان نتیجه گرفت که معرفت حاصل از این دو رویکرد به یکدیگر غیرقابل تبدیل‌اند. این دو روش موجب به دست آمدن دو گونه معرفت می‌شوند و به دلیل مغایرت امر جزئی و امر کلی قابل تبدیل به یکدیگر نیستند (فرونده 1362: 108 - 103). یاسپرس نیز معتقد است که نتایج یکی نمی‌تواند جانشین دیگری شود. وبر نیز معتقد است که در هم آمیختن رابطه علی و رابطه معنی‌دار محال است (همان: 114). همچنین هایک<sup>73</sup> نیز امر کلی را به امر جزئی قابل تبدیل نمی‌داند. به نظر او نقش علم مطالعه واقعیت است. علم پدید آورنده فنون است ولی خود فنون نیست. هر نتیجه و تجزیه و تحلیلی که بیرون از حدود اعتبار می‌باشد و به وسیله پیش فرض‌های ابتدای کار تعیین شده، جنبه علمی خود را از دست داده، به ایدئولوژی تبدیل می‌شود. هدف علم معقول کردن یا مفهوم کردن واقعیت است. چون واقعیت گوناگون است، حاصل تعدد علوم خواهد بود. تعدد علوم خود یک واقعیت است. نظام‌های مختلفی که به تبیین واقعیت‌ها و امور مختلف می‌پردازند، موجب پدید آمدن علوم گوناگون می‌شوند. این امر معرفت‌شناسی نظام‌های متفاوت تبیین واقعیت را الزامی می‌کند. هر یک از علوم براساس پیش فرض‌های خاص که با پیش فرض‌های دیگر علوم متفاوت است، به تشکیل نظامی از معرفت می‌پردازند. اما این‌جا مسأله کثرت علوم نیست؛ بلکه وحدت در ماهیت علم مطرح است. علم، علم است. بدون شک علوم گوناگون می‌توان داشت، ولی این تنوع و گوناگونی موجب تفاوت

73 - F.A.Hayek

در ماهیت آنان نمی‌شود. مسأله، سازش دادن وحدت علم (در ماهیت) و کثرت علوم (در نوع) است. خصایص علمی بودن یا علمیت در همه علوم یکسان است. اگر علوم با یکدیگر تفاوت در ماهیت داشته باشند، آن‌گاه ممکن است برخی علوم مدعی علمی بودن بیشتری شوند و مقام عالی‌تری را طلب کنند و این موجب کشمکش علوم می‌شود. در حقیقت باز به پیش‌فرض‌ها مربوط می‌شود. باید دانست پیش‌فرض‌هایی که سبب می‌شوند علم، علم باشد و از دیگر صورت‌های معرفت غیرعلمی متمایز شود، کدام است؟ تشکیل هر علم به استحکام و اعتبار نتایج آن بستگی دارد، نه به تفکرات پیش از تجربه معرفت‌شناسانه (فروند 1362: 140 - 131). نبرد میان پارادایم‌های اثباتی و تفسیری، در طول تاریخ در میدان‌های متفاوت صورت گرفته است که اغلب ماهیت واقعیت، امکان‌پذیر بودن ارتباط‌های علی و علم بودن نتایج حاصل از هر رویکرد را شامل می‌شده است. شرکت‌کنندگان در این مباحث و کارزار معرفتی - روشی را به نام مجاهدان<sup>74</sup> (Datta 1994) یا جنگجویان<sup>75</sup> شناخته‌اند (Tashakkori & Tedllie 1998: 4).

گرچه لیکن وگوبا معتقدند که اصول و مرام اثبات‌گرا و روش‌شناسی کمی متعلق به آن، اعتبارش پایان یافته است (Ibid)؛ لیکن به نظر می‌رسد امروز علی‌رغم وجود چهار پارادایم دیگر، تهاجم نظریه تفسیری برای بی‌اعتبار کردن نظریه اثباتی به شکست انجامیده است (لیتل 1372: 139).

عرصه‌های مهمی در علوم اجتماعی بر مفروضات علم اثباتی بنا شده‌اند و مدعیان علوم اجتماعی متکی بر مفروضات تفسیرگرا نیز باید بتوانند انبان یافته‌های خود را به معرض داوری و ارزیابی قرار دهند. نظریه‌پردازانی نظیر دورکیم، اسپنسر، کنت، مرتون، پارسونز و امثال اینان از پارادایم تجربی تغذیه شده‌اند، یا از پایه‌گذاران آن به‌شمار می‌روند. طرفداران علم‌الاجتماع به معنی تفسیر و معنی‌کاوی باید پس از گذشت یک قرن و نیم، حداقل دستگاهی نظری از یافته‌های خود تشکیل دهند که به نظر می‌رسد جای آن خالی است. این قابل قبول است که برخی از سؤالات می‌توانند با رویکرد تفسیری پاسخ داده شوند و رویکرد کمی از پاسخ دادن به آن سؤالات عاجز است (همان)؛ لیکن پاسخ دادن به سؤال و حصول به معرفتی که می‌تواند براساس نظم روش‌شناختی بنا شده باشد، لزوماً علم نخواهد بود؛ چرا که

74 - Wrestlers

75 - Warriors

رویکرد تفسیری می‌تواند از نظر روش‌شناختی دارای نظم و نسق باشد؛ لیکن حاصل کار منوط به ارزیابی معرفت‌شناختی است. استفاده از روش منظم و سیستماتیک علمی، لزوماً به علم<sup>76</sup> منتهی نمی‌شود. اگر وفق سخنان توماس‌کان، معیار سنجش و انتخاب میان پارادایم‌های تفسیری و اثباتی را سازگاری پارادایم با طبیعت قرار دهیم، به نظر می‌رسد پارادایم اثباتی با طبیعت سازگارتر بوده است؛ زیرا نقطه عزیمت‌های بسیاری برای دانشمندان فراهم نموده، تا امروز دوام داشته و دستگاه‌های نظری متعددی را برای تبیین و تجربه در اختیار آنان قرار داده است. برخی نظریات علوم اجتماعی اکنون پس از سال‌ها در معرض آزمون بودن و تجربه شدن، قوی‌تر و مستحکم‌تر ایستاده‌اند. گرچه عقبه رویکرد تفسیری قوی است؛ لیکن بحث در اندازه‌های فلسفه باقی مانده است و فلسفه به علم قابل تبدیل نیست (سروش 1374). اگر نتایج حاصل از روش کیفی را با معیارهای علم تجربی ارزیابی کنیم، نظیر تجربه و مشاهده، داشتن فرضیه، حصول به نظریه و قانون، تجربیات قابل تکرار، پیش‌بینی و گزینشی بودن روش علمی و ابطال‌پذیری (همان: 30 - 16)، آنگاه، نتایج به دست آمده، خاصیت علمی بودن خود را از دست می‌دهند حتی اگر بسیار ناب و خالص باشند. معتقدان به هر روش، روش دیگر را مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دهند و نکات ضعف را بزرگ و نکات مثبت را کوچک می‌کنند. ممکن است طرفداران رویکرد تفسیری معیارهای علم تجربی را برای ارزیابی یافته‌های حاصل از روش کیفی را نپذیرند که در این صورت باید معیارهایی برای علم بودن یافته‌های خود عرضه کنند. در نیل به این هدف، لینکلن و گوبا ویژگی‌های چهارگانه‌ای برای ارزیابی پژوهش‌های کمی و کیفی ارائه می‌دهند:

پژوهش کیفی	پژوهش کمی
اسنادپذیری (Credibility)	اعتبار درونی (Internal Validity)
انتقال‌پذیری (Transferability)	اعتبار بیرونی (External Validity)
اطمینان‌یابی (Dependability)	روایی (Reliability)
تأییدپذیری (Confirmability)	عینیت (Objectivity)

(Lincoln & Guba 1985: 290)



آنان معیارهای اعتباریابی<sup>77</sup> را برای پژوهش کمی و معیارهای اعتمادیابی<sup>78</sup> را برای پژوهش کیفی مطرح ساخته‌اند. همچنین معیارهای اعتمادیابی برای پژوهش کیفی از طریق شنوندگان و گوش فرادهندگان به نتایج تحقیق<sup>79</sup> حاصل می‌شود. لیکن حتی اگر تعداد فراوانی از مستمعین به نتایج روش کیفی آن را قابل وثوق و قابل اطمینان و دارای قابلیت انتقال و اسنادی بدانند، این امر، الزاماً به معنی علم بودن نتایج به‌دست آمده نیست. عدم تعمیم‌پذیری، عدم امکان کنترل و آزمایش در پژوهش، عدم تکرارپذیری عمده‌ترین انتقاداتی هستند که به روش کیفی وارد می‌شوند. در حقیقت، گرچه این انتقادات از فرضیات اساسی پارادایم اثبات‌گرا سرچشمه می‌گیرد؛ ولی از یک پارادایم دیگر بودن این انتقادات نیز، مطلقاً از ارزش آن‌ها نمی‌کاهد. پژوهش کیفی قابل استفاده برای موضوعاتی است که پژوهش کمی توان انجام آن را ندارد؛ لیکن در این صورت، روش نسبت به موضوع انتخاب شده است و پذیرش حاصل کار به عنوان علم جای تردید خواهد داشت. آنچه در این میان مطرح است، تفاوت میان پژوهش معتبر<sup>80</sup> و پژوهش مناسب<sup>81</sup> است (Gittins 1999). پژوهش معتبر برمبنای روش کمی و پارادایم اثباتی اجرا می‌شود. پژوهش‌های کیفی با رویکرد تفسیری به علم اجتماعی را می‌توان از جمله پژوهش‌های مناسب با موضوع یا وضعیت یا زمان یا مکان یا سوژه فرض کرد. گرچه پژوهشگران نیز باید از غلتیدن به ورطه روش‌پرستی<sup>82</sup> اجتناب ورزند (Giles 2002: 157). همین‌طور برخی دانشمندان نظیر اسمیت و هشیو سیوس<sup>83</sup> بر تز غیرقابل قیاس بودن یا مغایرت دو روش اشاره داشته، معتقد به تعطیل کردن دیالوگ میان دو کمپ شده‌اند (Tashakkori & Tedllie 1998: 4)؛ ولی اصرار بر غیرقابل قیاس بودن دو پارادایم اثباتی و تفسیری، نتیجه‌ای به‌دست نمی‌دهد و حتی به نوعی پاک کردن صورت مسأله است. داتا، پنج دلیل عمده و عملی و قانع‌کننده برای هم‌وجودی<sup>84</sup> دو روش کمی - کیفی و پارادایم‌های زیربنایی آن دو را ارائه می‌دهد:

1 - هر دو پارادایم برای سال‌های متمادی مورد استفاده قرار داشته‌اند.

77 - Validity Criteria

78 - Trustworthiness Criteria

79 - Audit

80 - Valid Research

81 - Appropriate research

82 - Methodolatry

83 - Smith &amp; Heshusius 1986

84 - Coexistence

- 2 - بسیاری از پژوهشگران و ارزیابی کنندگان بر استفاده از هر دو پارادایم اصرار داشته‌اند.
- 3 - سازمان‌ها و بنیادهای مالی از هر دو رویکرد حمایت به عمل آورده‌اند.
- 4 - هر دو پارادایم بر سیاست تأثیر نهاده‌اند.
- 5 - بسیاری مطالب و یافته‌ها را در این مدت توسط هر دو پارادایم آموزش داده‌اند (Datta 1994 in Tashakkori & Tedllie 1998: 11).

نظریات افرادی چون داتا بیشتر ناظر بر جدال درازمدت این دو نحله فکری است تا تلاش بر حل مسأله معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی میان این دو رویکرد. بسیاری از دانشمندان بر استفاده از هر دو روش تأکید داشته‌اند (Brewer & Hunter 1989; Howe 1988 1994) و برخی معتقد به سازش و نوعی شراکت تحمل‌پذیر<sup>85</sup> میان دو گروه روش بوده‌اند (Tashakkori & Tedllie 1998:12-13) و گروهی نیز معتقد به انباشت یافته‌های حاصل از دو روش بوده‌اند، تا به درک و فهم غنی‌تری از اوضاع جهان دست یابند (Falconer & Mackay 1999). روش‌های کیفی دقیقاً در مقابل روش‌های کمی قرار می‌گیرند. این روش‌ها ادعاهای شناختی متفاوت، خط مشی یا استراتژی تحقیق متفاوت و شیوه‌های جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات کاملاً متفاوتی را ارائه و مورد استفاده قرار می‌دهند. روش‌های کیفی شیوه‌های متعددی را استفاده می‌کنند که ماهیتاً محاوره‌ای<sup>86</sup> و انسانی<sup>87</sup> هستند. جمع‌آوری اطلاعات به شکل سنتی و به صورت مشاهدات باز<sup>88</sup> انجام می‌پذیرد. مصاحبه‌ها، مطالعه اسناد، اصوات، نامه‌ها، کاغذ پاره‌ها، متون، تصاویر و هر چیز دیگری که موجود باشد، می‌تواند مورد مشاهده قرار گرفته و به عنوان اطلاعات مورد استفاده قرار گیرد. این مطالعات کیفی بیشتر خلق‌الساعه‌اند<sup>89</sup> تا از پیش معین شده<sup>90</sup>. جنبه‌های مختلفی در طول یک مطالعه کیفی قابل ظهور است. حتی سؤال پژوهش هم ممکن است تغییر کند و پالایش بشود. از آن‌جا که در طول تحقیق یا مطالعه، ممکن است محقق نکاتی را درباره آن چه باید سؤال شود یا این که چه کسی باید به سؤالات پاسخ دهد دریابد تحقیق کیفی ماهیتی سیال یا پویا دارد، حتی فرایند جمع‌آوری اطلاعات ممکن است

---

85 - Enduring Partnership

86 - Interactive

87 - Humanistic

88 - Open-Ended Observations

89 - Emergent

90 - Prefigured

از یک عمل به عمل دیگر با هر دری که باز و بسته می‌شود، تغییر کند تا محقق بهترین دیدگاه<sup>91</sup> را بیابد و سؤالات را در مورد پدیده مورد نظر مطرح سازد. روش کیفی اساساً تفسیری است یعنی محقق تفسیری از اطلاعات را به دست می‌دهد و این به معنی آن است که پژوهشگر فقط توصیفی از فرد یا آن محل یا وضعیت یا موقعیت<sup>92</sup> به دست داده و اطلاعات یا طبقات یا موضوعاتی را جهت تحلیل ارائه یا معرفی و نهایتاً یک تفسیر و نتیجه‌ای را درباره معانی پدیده مورد نظر مطرح می‌کند. پژوهشگران مطالعه کیفی، شناخت را بیشتر ذهنی می‌دانند تا عینی. به طور کلی، روش‌های کیفی آن شیوه یا رویه‌هایی که در روش‌های کمی هست نمی‌پذیرند؛ مسایل مرتبط با کنترل محیط را رد می‌کنند، رابطه محقق و پاسخگو را کنترل نمی‌کنند و به جدایی محقق از متعلق شناخت اعتقاد ندارند و بسیار کمتر از اندازه‌گیری بهره می‌برند، یا اصلاً بهره نمی‌برند و معتقد به روبه‌رو شدن با واقعیت بدون هیچ پیش فرضی هستند. اینان معتقدند که باید محقق و سوژه در یک وضعیت برابر مورد بررسی قرار گیرند. به مطالعه واقعیت از درون می‌پردازند، در برابر مطالعه از بیرون (کمی)؛ و به دنبال کشف معانی عمل هستند. این که چه کسانی نتیجه تحقیق را خواهند خواند، در نظر می‌گیرند (مارشال و راس من 1381: 21). مسایلی مانند نمونه‌گیری را به کار نمی‌برند و تعداد جامعه مورد مطالعه گاهی بسیار اندک و حتی انگشت شمار است. مهمترین چیزی که در این شیوه، اثر بسیار مهمی روی تحقیق دارد آن خط مشی یا استراتژی است که مورد انتخاب قرار می‌گیرد. می‌توان به شراکت این دو روش در یک پژوهش تن داد. برخی پرسش‌ها وجود دارند که قطعاً با رویکرد کمی قابل پاسخ دادن نیستند. این ممکن است که در یک بررسی از چند روش استفاده کرد و به دریافت‌های چندگانه از مفهوم دست یافت (کوپر 1379: 47) و می‌توان یافته‌های این دو روش را با تسامح به عنوان کامل کننده یکدیگر فرض کرد. می‌توان پیش‌فرض‌های هر رویکرد را برای آن رویکرد اساسی و بنیادی شمرد و می‌توان هرگز رویکردی را با پیش‌فرض‌های رویکرد دیگر ارزیابی نکرد. می‌توان برای هر رویکرد استقلال قایل شد و نتایج معرفتی متمایزی برای آن متصور بود. می‌توان برای روش‌های هر دو رویکرد اثباتی و تفسیری نظم روش‌شناختی قایل بود. اما توصیف و توضیح، معنی و علت، جزئی و کلی، کمی و

91 - Site

92 - Setting

کیفی، دلیل و علت، امکان و ضرورت، امر مکانیکی و امر غایی، تفرید و تعمیم، تفسیر و تبیین، ذهنی و عینی، انتزاع و انضمام را نمی‌توان به یکدیگر تبدیل نمود. باتوجه به اختلافات و تمایزات اساسی معرفت‌شناختی میان آنان، این دو روش به عنوان جایگزین یکدیگر قابل استفاده نبوده، یافته‌های آنان ماهیتاً با هم متفاوت‌اند. دانشمندان متعددی با صرف هزینه و زحمات بسیار به کارهای کیفی بسیار ارزشمند مبادرت ورزیده‌اند و با صرف مدت‌ها وقت و منابع مالی به یافته‌های منطقی و دل‌نشینی دست می‌یابند. اما این‌که زحمات بسیاری تحمل می‌کنند، نمی‌تواند اعمال یا یافته‌ها یا فرایند پژوهش آن‌ها را از انتقادات مصون بدارد؛ همچنان‌که این انتقادات ارزش کار آنان را کاهش نمی‌دهد و در یافته‌های آنان را بی‌رنگ نمی‌کند. در حقیقت همین ارزشمندی کار آن‌ها است که آنان را در معرض انتقادات یا تذکرات<sup>93</sup> قرار می‌دهد. اما خروجی‌های حاصل رویکرد تفسیری و روش کیفی در بهترین شرایط و مقبول‌ترین نظم روش‌شناختی و مبتنی بر تفکر سیستماتیک، حداکثر توصیف و مدلل ساختن امر جزئی است و حاصل یک ادراک یا استنباط<sup>94</sup> است. طرح و ایجاد پارادایمی نو که مدعی طرح فرضیات اساسی جدید و متباین با پارادایم اثباتی باشد نیز لزوماً به یافته‌هایی که بتوان به آن علم اطلاق نمود منجر نمی‌شود و ارائه معیارهایی نظیر اسنادپذیری، انتقال‌پذیری، اطمینان‌یابی و تأییدپذیری نیز، تغییری در ماهیت خروجی تولید شده توسط روش کیفی ایجاد نمی‌کند؛ بلکه بیشتر کاربرد توجیهی دارد.

به نظر می‌رسد اعتباریابی برای ابزار پژوهش کمی در رویکرد اثباتی بسیار کم در دسترتر از احساس مشترک‌سازی<sup>95</sup> کردن با سوژه در پژوهش کیفی مبتنی بر رویکرد تفسیری است. احراز اعتبار و روایی و عینیت برای هر پژوهش اجتماعی ضروری است تا به شناخت علمی از حقیقت<sup>96</sup> دست یازیده شود. گرچه ممکن است این ایراد مطرح شود که با استفاده از ویژگی‌های علم اثباتی نمی‌توان به ارزیابی یافته‌های روش کیفی پرداخت؛ لیکن در پاسخ می‌توان گفت کدام معیارها و ویژگی‌ها می‌توانند این ارزیابی را به عهده گیرند؟ آیا معیارهای چهارگانه اعتمادیابی مطرح شده توسط لینکلن و گوبا می‌توانند این وظیفه را انجام دهند؟

---

93 - Comments

94 - Inference

95 - Make Sense

96 - Truth

روش کیفی پژوهش اجتماعی و به دنبال تفسیر بودن، نمی‌تواند معیارهای سه‌گانه اعتبار و روایی و عینیت را کسب کند. به همین دلیل، یافته‌های پژوهش کیفی حداکثر در سطح معرفتی ناب، اصیل، خالص، دل‌نشین و مبتنی بر بهترین نظم روش‌شناختی قرار می‌گیرند؛ در حالی که علم اثباتی چیزی غیر از آن است. هر دو پارادایم نقاط قوت و ضعف دارند؛ لیکن نمی‌توانند دانشمندان را وادار به پذیرش تحلیل و مواضع خود کنند و فقط می‌توان امیدوار بود که برای عالمان و پژوهشگران تولید انگیزه نمایند.

### منابع

- برث، ادوین آرتو. 1374. مبادی مابعدالطبیعه علوم نوین. ترجمه عبدالکریم سروش. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بودن، ریمون. 1369. روش‌های جامعه‌شناسی. ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- چالمرز، آلن اف. 1381. چیستی علم، درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی. ترجمه سعید زیبا کلام. تهران: سمت.
- چلبی، مسعود. 1369. جزوه درس روش تحقیق نظری. گروه جامعه‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی.
- راین، آلن. 1372. فلسفه علوم/اجتماعی. ترجمه عبدالکریم سروش. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- سروش، عبدالکریم. 1359. دانش و ارزش. پژوهشی در ارتباط علم و اخلاق. تهران: انتشارات باران.
- \_\_\_\_\_ 1374. درس‌های از فلسفه علم/اجتماع (روش تفسیر در علوم/اجتماعی). تهران: نشر نی.
- \_\_\_\_\_ 1376. علم چیست، فلسفه چیست. تهران: مؤسسه صراط.
- شاله، فلیسین. 1355. شناخت روش علوم یا فلسفه علمی. ترجمه یحیی مهدوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فرونده، ژولین. 1362. آراء و نظریه‌ها در علوم/انسانی. ترجمه محمدعلی کاردان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

- کوپر، هریس.ام. 1379. پژوهش ترکیبی، راهنمای بررسی متون برای پژوهش. ترجمه محمدعلی حمید رفیعی. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- لازی، جان. 1362. درآمدی تاریخی به فلسفه علم. ترجمه علی پایا. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- لیتل، دانیل. 1373. تبیین در علوم اجتماعی، درآمدی به فلسفه علم/اجتماع. ترجمه عبدالکریم سروش. تهران: مؤسسه صراط.
- مارشال، ک.وگ.ب.راس.من. 1381. روش تحقیق کیفی. ترجمه علی پارساییان و سیدمحمد اعرابی. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- نراقی، احسان. 1379. علوم اجتماعی و سیر تکوین آن. تهران: انتشارات فرزانه.
- وینچ، پیترو. 1372. ایده علم اجتماعی و پیوند آن با فلسفه. ترجمه گروه مترجمین. تهران: سمت.
- Creswell, J.W. 2003. *Research Design: Qualitative and Quantitative and Mixed Methods Approaches*. Thousand Oaks, CA: Sage.
- Denzin & Lincoln. 1994. *The Hand Book of Qualitative Methods*. Thousand Oaks, CA: Sage.
- Denzin, N.K & Y.S. Lincoln. 2000. *Handbook of Qualitative Reseach*. Sage Publications: Inc.
- Falconer D.J.& D.R. Mackay. 1999. *The Key to the Mixed Methodology Dilemma*. d.falconer@ Unisa.edu.au.
- Giles, David C. 2002. *Advanced Reseach Method in Psychology*, Routledge. USA.
- Howe K.R. 1985. *Against The Quantitive - Quantitive thesis or Dogmas die hard*. Educational Researcher. 17, 10 -16.
- Joniak, lisa. 1999. *The Qualitative Paradigm, An Overview oF Some Basic Concepts, Assumptions and Theories Of Qualitative Reseach*. www.unf.e du/dept/ cirt/ workshops/ Joniak /Qual\_Par.pdf.
- Lincoln, Y.S. & E. Guba. 1985. *Establishing Trustworthiness, Naturalist Inquiry*. Newbury Park, LA ,Sage.
- Neuman, W.I. 1994. *Social Research Methods: Qualitative and Quantitative Approaches*. Boston: Allyn & Bacon.
- Seale, Clive. 1999. *The Quality of Qualitative Research Sage Publications*. London: Sage.
- Silverman, D. 1998. *Qualitative Reseach: Theory, Method and Practice*. London: Sage.

- Silverman, D. 2000. *Doing Qualitative Reseach, a Practical Handbook*. Thousand Oaks, CA: Sage.
- Tashakkori & Teddlie.c. 1998. *Mixed Methodology, Combining Qualitative and Quantitative Approaches*. CA: Sage.
- Treise, D. 1999. A Slightly Exaggerated Comparison oF Some Characteristics and Assumptions Of Qualitative and Non – Qualitative Approaches to the world.
- Witt, Harald. 2001. *Strategies in Qualitative and Quantitative Reseach*. www. Qualitative- Research.net.

